

پنجشنبه ۴ ژانویه ۲۰۰۷
هیوستون – تکزاس

شراب هوس

به خواب خسته ی من آمدی تو دوش چرا؟
زدی به خلوت من نغمه ی سروش چرا؟
به خواب بودم و هیچم غم و خیال نبود
تو آمدی به خیالم برهنه پوش چرا؟
شراب داغ هوس می چکید از لب تو
گرفتی ام به بر و گفتی ام بنوش چرا؟
چو رود یخ زده خوابیده بود جوشش من
ولی دوباره تو آوردی ام به جوش چرا؟
به تاک رندی من خوشه ای نبود آویز
تو کردی اینهمه آویزه ام به گوش چرا؟
خموده بودم و خاموش و سرد و بی تب و تاب
به بانگ وسوسه ات دادی ام خروش چرا؟
به آب توبه وضو ها گرفته بودم من
تو بردی ام به در پیر می فروش چرا؟
به بوم بی دلی ام رنگ شب نمایان بود
کشیدی از نگهت اینهمه نقوش چرا؟
زساز کهنه ی من جز سکوت، نغمه نبود
زدی تو زخمه بر این کا سه ی خموش چرا؟
لحاف بی خبری داشتم به سر عمری
امید تازه به این پیر کهنه پوش چرا؟
چه سالها که سپردم زمان به مدهوشی
چرا دو باره تو آوردی ام به هوش، چرا؟